

## آدم‌ها یا خاطره دارند یا آرزو

نگاهی به مجموعه «رمز عبور بر بال‌هایم» روجاچمنکار/نشر نگاه



لیلیا کردیچیه  
شاعر و منتقد ادبی

زمین را/ سرزمین را از خود بتکان، «این‌بار/ اگر از این پيله/ پروانه بیرون آمدم/ تو را از بندبند انگشتانت خواهم شناخت/ از شقیقه‌های خیست/ سرزمینی که ترکم کرد»، «این‌بار/ با سطرهای تازه بیا/ با سرزمین دوباره»

واژه آنجا که «آنجا» نیست و از آن «سرزمین» دور است، بیزار است: «از پنجره این اتاق بیزارم/ از قاب ثابتی که هر روز/ رو به تصویری تکراری گشوده می‌شود»، «از پنجره این اتاق بیزارم/ از آبی چرک روبه‌رو...»

در این میان اما، مکانی که شاعر حسی دوگانه نسبت به آن دارد، خطی فرضی است به نام «مرز»؛ واژه‌ای که گاه بار معنایی خوشایندی برای او دارد و گاه بخش می‌دهد، بسته به اینکه کدام سوی آن خط فرضی ایستاده باشد و چه حسی نسبت به آن سوی آن خط فرضی داشته باشد:

«اگر جهان/ از اسامی مرزهای بسته دوری می‌کرد...»، «سه‌شنبه بود/ به دلت افتاده بود از مرز می‌گذریم/ گذشتیم/ نمی‌خواستیم آه بلندی در غربت شوم/ نمی‌خواستیم دور شوم/ شدم»، «خلقت زمین/ از خیال تو آغاز شد/ وقتی به بال فرشته‌ای فکر می‌کردی/ که لغت به‌لغت/ از مرزها گذشته بود»، «حالا که داری به من فکر می‌کنی/ عطر قهوه را بریز روی فال میز/ دریا از کافه سرریز کند و/ ماهی‌ها به سلامت از مرز بگذرند»، «حالا که داری به من فکر می‌کنی/ خواب‌هایم از مرز گذشته‌اند»

مهم‌تر از «مکان» اما در این مجموعه، عنصر «زمان» است، گو اینکه شاعر اساساً با عبور از مرزها و پشت‌سر گذاشتن مکان‌ها، اینک در زمان بیهوشه کرده و زمان را به‌عنوان سرزمینش برگزیده است و همین است که عناصر «یاد»، «خاطره»، «حافظه» و... را این قدر مهم کرده است. در این مجموعه، چندین شعر علاوه بر اتکای تمام و کمال ساختاری خود بر زمان، درعنوان نیز وامدار زمان‌اند: «آخرهای اردیبهشت»، «فردا»، «دیروز»، «پاییز»، «فصل پاک» و «پیلان آخر» و گذشته از این عناوین، عنصر زمان، رفت و برگشت‌ها و توالی‌های زمانی، انقطاع‌ها و انفصال‌ها، یادکرد دیروزها و امید به فرداها، همه و همه حاکی از تبدیل مفهوم انتزاعی زمان (و آنچه گذر زمان را نشان می‌دهد و عناصر وابسته به زمان) به شی‌واره‌ای محسوس و ملموس و قابل لمس است که شاعر آن را همچون تنها دارایی و آخرین دارایی عاطفی خود در مشت گرفته و از شعری به شعر دیگری می‌کشد:

«حالا که داری به من فکر می‌کنی/ زمان را روی پنج‌شنبه نگه دار»، «این‌بار/ اگر از این پيله/ پروانه بیرون آمدم/ تو را از بندبند انگشتانت خواهم شناخت... از شعری قدیمی لای کتابی قدیمی/ که ورق می‌زنی/ و می‌خوانی»، «این‌بار/ با سطرهای تازه بیا/ با سرزمین دوباره»، «این‌بار/ مرگ را از خود بتکان...»، «فردا/ خورشید را زودتر از خواب بیدار خواهم کرد»، «بیا در زندگی بعدی ماهی باشیم»، «نشان به آن نشان که... از شتاب بگیرند عقربه‌ها...»، «قرار ما... درست رأس ساعتی که به جاده‌های جهان آلوده است»، «یک ربک روز صبح/ از خواب بیدار خواهی شد/ و نامه سرگشاده مرا/ در یک‌های طولانی قهوه خواهی نوشید»، «یک شب/ بیدار خواهی ماند/ آخرهای اردیبهشت/ نیش خرداد/ در گریابی شتاور شراب»، «دارم ماه جامانده از شب پیش را نجات می‌دهم/ کوچهای می‌نویسم خاکی/ ماه نجات‌یافته را/ تو آسمانش می‌گذاری»، «خورشید را ببین/ که چطور/ از استخوان‌های روز می‌گذرد/ استخوان روز می‌ترکد/ کمان

آسمان می‌دمد/ و شش‌هایت از روز بر می‌شود»، «هر دوازده بار در دقیقه/ پر و خالی می‌شود حافظه پنهانم/ از راهروهای سرد شب»، «نام تو دریا را با زمین آشتی خواهد داد/ نام تو روز را با شب»، «مرا به تاریک‌روشتا دعوت کن»، «این

باله‌های شبیه پلک‌های بسته/ به‌وقت اول صبح/ چترهای بسته/ به‌وقت باران/ این باله‌های وقت‌شناس را/ من زمینگیر کرده‌اند»، «روزی اسم تو را به یاد می‌آورم... دستان تو گرم خواهد بود/ به ساعت نگاه خواهی کرد/ و خواهی گفت/

ساعت سه صبح/ امروز/ چهارشنبه است»، «آن شب/ که از مویرگ‌های آسمان/ ماهی‌ها اویزان بودند»، «زمان به‌عقب می‌رود/ دیروز برمی‌گردد/ و فردا هرگز از راه نمی‌رسد»، «شاید شبی دیگر/ تکه‌تکه‌های شمع را/ از زیر آوار بیرون کشیدم»، «دیگر رنگ هیچ ساعتی/ بچه‌های مدرسه را/ از خواب بیدار نخواهد کرد»، «استخوان شکسته‌ای هر روز/ تق تق سکوتی ممتد را/ بر گلوگاهم حک می‌کند»... و

چمنکار در تمامی اشعار این مجموعه و با هر محوریت مضمونی‌ای که دارند، با زمان، گذشت زمان، جا ماندن در زمان گذشته، حسرت گذشته، دلنگی برای گذشته و دلخوش و امیدوار بودن به فردای نیامده درگیر است، این درگیری با کلان مضمون زمان، در عاشقانه‌های این کتاب، بیشتر و بهتر خود را نشان می‌دهد؛ گویی تمامی حسرت‌های جهان، آنگاه که عشق فرایاد آدمی می‌آید، رنگ و بویی دوباره می‌یابند.

شعر «فردا» در مجموعه «رمز عبور بر بال‌هایم» را باید چکیده و عصاره تمام آنچه گفتیم دانست؛ ترکیبی درهم‌جوش و امتزاج‌یافته از عاطفه، نوستالژی، دلنگی برای زمان و مکانی دور دست و دست‌به‌گریبان بودن با ساعت‌ها، روزها، فصل‌ها:

«عاشقت بودم/ که... ضربان‌های قلیلم را/ پیچیدم لای ساعت/ کوک کردم روی صدايت/ وقتی که نام مرا می‌خواندی// عاشقت بودم/ که پاییز را/ پیاده گریستم/ جنوب را/ بوسیدم/ گذاشتم توی امروز...// تن من به جنوب‌های جهان گره خورده است»، «همان شب/ که ستون فقرات نخل تیر می‌کشید/ همان شب/ که جنوب از جنگ به خود برگشته بود/ که جنوب از جنگ به خود می‌پیچید...» و حتی آنجا که شوق دیدن ت را پاشیدم روی فردا/ فردا از دریا خالی بود/ از آسمان/ از نام مرا که می‌خواندی/ از صدايت خالی بود// امروز/ خاطرات را از انبار بیرون آوردم/ دریا/ فردا/ ضربان‌های پیچیده لای ساعت/ آسمان/ پاییز/ جاده...// نه/ نمی‌توانم خرده‌ریزهای دیروز را/ دور بریزم

نه، آدمی نمی‌تواند وطنش را همچون بنفشه‌ها در جعبه‌های چوبی کوچک بگذارد و با خودش ببرد به هرکجا که دلش خواست! آدمیزاد ناچار است که با بازآفرینی آنچه روزی از چمدانش جا مانده و آنچه روزی در چمدانش جا نشده است، دنیای دوباره‌ای، دنیای تازه‌ای بسازد برای خودش و دیگرانی که به مماشای آن دنیا می‌نشینند، پاره‌های آنچه نامش وطن بوده است را این‌بار در هیأت مفاهیم انتزاعی «زمان» و «مکان» کشف کنند.

«رمز عبور بر بال‌هایم»، تازه‌ترین اثر مکتوب روجا چمنکار که در قالب مجموعه شعر و از دریچه انتشارات نگاه منتشر شده است، چنین اثری است؛ دنیایی بازآفریده از پاره‌های از دست رفته زمانی و مکانی، در بستر حافظه‌ای رو به اضمحلال، اما مُصر و پرتلاش برای حفظ همواره خاطره‌ها، شاعر این مجموعه نمی‌تواند و نمی‌خواهد خود را از قید تعلق به مکان‌ها و زمان‌های عینی و نه انتزاعی رها کند. فضاسازی‌ها و فضابردازی‌های شعرهای چمنکار در این مجموعه، خانه، خیابان، کوچه، کافه، دریا، ساحل، کوچه و... در مفهوم عام نیستند، بلکه او دقیقاً خانه‌ای خاص، خیابانی خاص، کوچهای خاص، کافه‌ای خاص، دریایی خاص، ساحلی خاص و... را مدنظر دارد و در همین راستا، شب و روز و صبح و عصر شعراو نیز شب و روز و صبح و عصری خاص‌اند که بر حافظه شاعر جا خوش کرده‌اند و شاعر نه از آنها خلاصی دارد و نه می‌خواهد که از آنها خلاص شود. در جای‌جای این مجموعه، نقش پررنگ حافظه را در حفظ آن قلمروهای زمانی و مکانی به‌وضوح می‌بینیم:

«ناگهان/ نفس‌های قابل شمارشی/ که از راه مخفی کلمات/ که از فصل جفت‌گیری درخت‌ها در جنوب می‌آید/ که بر حافظه‌ات می‌نشیند/ منم»، «از ترمیم حافظه‌ام قطعاً تا سرزمین شعر با چنین پیشینه و

دیرینه‌ای به درک ضرورت درس‌نامه‌های شعر در مدارس نرسد، نمی‌توان به تولید محتوای مؤثری دل خوش داشت یا تربیت نسلی هنرمند را طلبکار بود. عهده و عقیده‌نویسی آن هم متأثر از امیال نظام حاکم هنرمند نمی‌سازد؛ هنر فروش چرا و کاسب‌کاری با مضامین اگر شایع شود که

شده است فروپاشی ارزش‌ها و گسست هویتی می‌کند. به طور کلی رویکرد تاریخی به شعر را می‌توان در سه نحله رصد کرد. مضامین و تعبیری که از مشهورات، مسلمات و مقبولات اخذ می‌شوند. حدیث نفس و بزنگاه انسانی. متأسفانه اکثر شاعران در طول تاریخ دستخوش تکرار مشهورات و مقبولات شده‌اند که پیش‌برنده نیستند فقط به آنها نگاهی دیگر داشته‌اند. مثل حمد و مدح و قدح و مرثی و مناقب. به شناسه‌های ثابت و متعارف شده برای جامعه مخاطب.

داده‌ایم. قلم‌های بسیار زیادی از عهده‌پراکنی حرام شده‌اند و این جفاکاری در جامعه معیشتی قابل بخشش نیست. باید اهالی فرهنگ و هنر به خود بیایند و زیرساخت‌ها را نه در لاف و شعار عوام‌فریبانه که در عمل ایجاد کنند.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

برگردیم به اصل قصه! آقای افشاری به انتخاب خودتان یکی از آثار خود را به عنوان حسن ختام این گفت‌وگو انتخاب کنید. اثری که فکری می‌کنید می‌تواند مؤید این گفت‌وگو و براساس جهان فکری شاعر امروز باشد. مجید افشاری: شاید اگر این شعر را که در سال‌های واپسین دهه هفتاد نوشته شده است انتخاب کنم به زنده کردن خاطراتی نیز هم برای خودم و هم مخاطبانی که لطف داشته‌اند منتهی شود. خوشحالم که این غزل به خوانش استاد جمشید مشایخی اعتباری دیگر گرفت.

«فنس‌های قابل شمارشی/ .../ که از فصل جفت‌گیری درخت‌ها در جنوب می‌آید.../ منم»، «عاشقت بودم/ که پاییز را پیاده گریستم/ جنوب را بوسیدم/ گذاشتم توی امروز...// تن من به جنوب‌های جهان گره خورده است»، «همان شب/ که ستون فقرات نخل تیر می‌کشید/ همان شب/ که جنوب از جنگ به خود برگشته بود/ که جنوب از جنگ به خود می‌پیچید...» و حتی آنجا که شوق دیدن ت را پاشیدم روی فردا/ فردا از دریا خالی بود/ از آسمان/ از نام مرا که می‌خواندی/ از صدايت خالی بود// امروز/ خاطرات را از انبار بیرون آوردم/ دریا/ فردا/ ضربان‌های پیچیده لای ساعت/ آسمان/ پاییز/ جاده...// نه/ نمی‌توانم خرده‌ریزهای دیروز را/ دور بریزم

خواب هم شعر می‌گوید. اما تأمل در اینکه چه بگویم؟ چگونه بگویم؟ برای که بگویم؛ کوششی است. حتی در خواب هم فرایند کوششی به نحو غریزی محقق می‌شود. شاید بشود هر جوششی را به تأثیر کوششی در گذشته دانست که مهارت‌هایی را سرشتی شاعر کرده است. چند گرین گوئه: ما با مفاهیم گفت و شنود می‌کنیم نه کلمات، کلمات ابزار مفاهیم‌اند. شعر زیان ساده و پیچیده ندارد. زبان مفهوم و نامفهوم دارد که آن هم نسبی است. برای همین ممکن است برای بنده اشعار خاقانی مفهوم نباشد در مواردی اما برای استاد کزازی باشد. پریشان‌حالی بهانه پریشان‌گویی نیست. مولانا می‌گوید: حرف و صوت و گفت را برهم زنم/ تا که بی‌بی این هر سه با تو دم زنم. حواسش به شمارش هست و ترکیب عبارات. هر چند پس از فرو کاست هیجان شهودی‌اش باشد. سلیقه مخاطب ملال انتخاب اوست نه معیار ارزش ادبی نوشتار. احکام ادبیات توصیفی‌اند نه تجویزی و آنچه این قفیر بیان کردم بایسته‌های عمومی در خصوص شعر بود نه بدعت یا ادعا!

قطعاً تا سرزمین شعر با چنین پیشینه و دیرینه‌ای به درک ضرورت درس‌نامه‌های شعر در مدارس نرسد، نمی‌توان به تولید محتوای مؤثری دل خوش داشت یا تربیت نسلی هنرمند را طلبکار بود. عهده و عقیده‌نویسی آن هم متأثر از امیال نظام حاکم هنرمند نمی‌سازد؛ هنر فروش چرا و کاسب‌کاری با مضامین اگر شایع شود که شده است فروپاشی ارزش‌ها و گسست هویتی می‌کند. به طور کلی رویکرد تاریخی به شعر را می‌توان در سه نحله رصد کرد. مضامین و تعبیری که از مشهورات، مسلمات و مقبولات اخذ می‌شوند. حدیث نفس و بزنگاه انسانی. متأسفانه اکثر شاعران در طول تاریخ دستخوش تکرار مشهورات و مقبولات شده‌اند که پیش‌برنده نیستند فقط به آنها نگاهی دیگر داشته‌اند. مثل حمد و مدح و قدح و مرثی و مناقب. به شناسه‌های ثابت و متعارف شده برای جامعه مخاطب.

داده‌ایم. قلم‌های بسیار زیادی از عهده‌پراکنی حرام شده‌اند و این جفاکاری در جامعه معیشتی قابل بخشش نیست. باید اهالی فرهنگ و هنر به خود بیایند و زیرساخت‌ها را نه در لاف و شعار عوام‌فریبانه که در عمل ایجاد کنند.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: اگر ارزش‌های کریمانه و حقوق شهروندی، اخلاق‌گرایی و زیبااندیشی در چرخه شعر مجسم شود، بسیار مطلوب است. ما ظرفیت‌های بسیاری را به فنا داده‌ایم. بسیار زیادی از عهده‌پراکنی حرام شده‌اند و این جفاکاری در جامعه معیشتی قابل بخشش نیست. باید اهالی فرهنگ و هنر به خود بیایند و زیرساخت‌ها را نه در لاف و شعار عوام‌فریبانه که در عمل ایجاد کنند.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

برگردیم به اصل قصه! آقای افشاری به انتخاب خودتان یکی از آثار خود را به عنوان حسن ختام این گفت‌وگو انتخاب کنید. اثری که فکری می‌کنید می‌تواند مؤید این گفت‌وگو و براساس جهان فکری شاعر امروز باشد. مجید افشاری: شاید اگر این شعر را که در سال‌های واپسین دهه هفتاد نوشته شده است انتخاب کنم به زنده کردن خاطراتی نیز هم برای خودم و هم مخاطبانی که لطف داشته‌اند منتهی شود. خوشحالم که این غزل به خوانش استاد جمشید مشایخی اعتباری دیگر گرفت.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

برگردیم به اصل قصه! آقای افشاری به انتخاب خودتان یکی از آثار خود را به عنوان حسن ختام این گفت‌وگو انتخاب کنید. اثری که فکری می‌کنید می‌تواند مؤید این گفت‌وگو و براساس جهان فکری شاعر امروز باشد. مجید افشاری: شاید اگر این شعر را که در سال‌های واپسین دهه هفتاد نوشته شده است انتخاب کنم به زنده کردن خاطراتی نیز هم برای خودم و هم مخاطبانی که لطف داشته‌اند منتهی شود. خوشحالم که این غزل به خوانش استاد جمشید مشایخی اعتباری دیگر گرفت.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

نقش جایزه‌های ادبی را در هدایت‌بخشی و هدایت‌گریز شاعران بخصوص شاعران جوان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مجید افشاری: از منظر ایجاد رقابت‌های سالم هنری خوب است اما بهتر از بنده می‌دانی. حق‌کشی، جانبداری و مصلحت‌اندیشی در آرای داوران کمابیش نشت می‌کند. مگر اینکه ناقدانی صالح تربیت شوند و داوران شایسته و مستقل از وساطت‌های ذهنی به انتخاب آثار بپردازند. در نهایت به شکل جزیره‌ای، کلی جایزه ملی و محلی مرسوم شده که اهالی شعر را به رضایت نسبی رسانده است ولی با متولی گرایی در جوایز و جشنواره‌ها آن هم نوع دولتی‌اش موافق نیستم.

■ اگر بخواهیم بنایه تجربه ادبی، از شما تعبیر واژه شعر را سؤال کنیم؛ چه تعبیری به کار خواهید برد؟

مجید افشاری: شعر در لغت به معنای شناخت است. شناختی مبتنی بر موضوع دانستن پدیده‌ها و خوانش فردی از آنها که به شکل منظومه فکری، واژه‌های هستی‌شناسانه، نشانگان متن نمودار می‌شود.

■ اگر به دنبال درک رابطه‌ای از این شناخت با زیست شهروندی خود باشیم و در واقع بخواهیم میزان اثرپذیری جامعه از شعر را رصد کنیم؛ توسعه‌ای در تعریف این تعبیر خواهیم داشت؟

زیست شهروندی اگر از منظر انتخاب و انصراف به شعر تعریف شود آن بخش عامه پسند شعر را بیشتر برمی‌تابد. اگر زیست شهروندی قرار است نسبتش با شعر از منظر توسعه فردی و سطح فرهیختگی ارزیابی شود باید بگویم پرسشگری، مطالبات مدنی و کرامت انسانی بدون قید و شرط باید در تولید محتوا تأمین شود و دولت از تصدی‌گری فاصله بگیرد و اجازه نقد را با شرح صدر به دستداران و دلسوزان فرهنگ و هنر بدهد. اگر سنت نقد به عادت‌های اجتماعی اضافه شود کم‌کم سرمایه‌های اجتماعی بدون تردید درصدد ترمیم رخنه‌های بی‌اعتمادی برمی‌آیند.

■ چه دلیلی می‌توان برای ترجیح شعر در بسیاری از قرن‌های را ابزار احوال‌انسان و این روزگار عنوان کرد؟

شعر زیان برتر و زیان دیگر برای بیان ادراکات، عواطف، حالات فردی یا جمعی جامعه انسانی است. گاهی برای بیان شدت و ضعف حالات و عواطف قیدهایی کم و کیف کارساز نیست و تشبیه و تمثیل و کنایه و مجاز و استعاره کارپویه دارند که جمع آنها بیان می‌گویم. مثلاً می‌خواهم بگویم که غم تو را با شادی عوض نمی‌کنم؛ به زبان شعر می‌گویم: غم تو خجسته بادا که غمی است جاودانی/ دهم چنین غمی را به هزار شادمانی یا وقتی می‌خواهم بگویم حال مرا درک نمی‌کنی می‌گویم: من گنگ خواب‌دیده و عالم تمام کر/ من عاجز زم گشتن و خلق از شنیدنش. یا به جای خیلی منتظرم و مشتاق دیدنت می‌گویند: آن چنان منتظرم در ره شوق/ که اگر زود بیایی دیر است و هزاران شاهد مثال دیگر. آفرینش زیبایی و جاذبه‌های نگارشی، نوآوری افزایش ظرفیت زبان مادری مثل آثار سعدی که در تحقیقی خواندم بالای چهارصد عبارت از او ولو بیشتر به زبان ما اضافه شده است. همدلی و هم‌فرازی و تأثیرگذاری بر مخاطب هم جنبه بازاری از چرایی شعر برای زیست انسانی است.

■ جقدر فکر می‌کنید براساس این تعریف شما از شعر، زندگی طبق الگوهای جامعه مدرن به شعر احتیاج دارد؟

شعر تعریف واحد، جامع و مانع ندارد. بنابراین بهتر است تعریف به مصداق کنیم. مثل گل که مصداق زیبایی است. به نوعی تعریف به مصداق، از رویکردها به جیستی شعر حاصل می‌شود. به طور کلی می‌توان

باری سوار کرده مردم نکرده ایم

خود را به نعمتی گذار نکرده ایم

دست تهی ما و تهی دستی تنور

یک جو طمع به خرمن گندم نکرده ایم

در لای شور بخت و صبوریم، سال هاست

طوفان چشیده ایم و تلاطم نکرده ایم

جنگل گواه باش اگر خانه سرد بود

یک شاخه از درخت تو میزم نکرده ایم

زور زبان منطق ما نمی‌دهد نشان

ما با زبان زور تکلم نکرده ایم

از روی خشم سنگ ترا روی عدل را

هرگز نثار شیشه مردم نکرده ایم

با خون دل وضوی عبادت گرفته ایم